

دورنمای یک امنیت جمعی در خلیج فارس

منصور رحمانی

پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت از سوی جمهوری اسلامی ایران و آغاز مذاکرات صلح بین ایران و عراق را می‌توان مرحله جدیدی در تکامل سیاستهای منطقه‌ای خلیج فارس تلقی نمود. گرچه پس از گذشت قریب به دو سال از این مذاکرات هنوز موانعی در اجرای کامل مفاد این قطعنامه وجود دارد، ولی تحت تأثیر جو ناشی از ادامه گفتگوهای صلح تحولات سیاسی و نظامی قابل توجهی در جهت تشنج‌زدایی در منطقه خلیج فارس مشاهده می‌گردد. بویژه این تحولات عبارتند از: کاهش حضور نیروهای نظامی قدرتهای بزرگ در آبهای خلیج فارس، گسترش همکاری‌های دوجانبه در جهت بهبود روابط بین دولتهای منطقه، تجدیدنظر در حمایت همه‌جانبه دولتهای عضو شورای همکاری خلیج فارس از دولت عراق، و بالاخره گسترش یک نوع فضای «عدم تعهد» در منطقه.

در کنار این تحولات منطقه‌ای، تحولاتی نیز اخیراً در صحنه بین‌المللی بوقوع پیوسته است که بر اوضاع سیاسی و نظامی منطقه خلیج فارس بی‌تأثیر نیست. نزدیکی میان آمریکا و شوروی و تشنج‌زدایی جدید مطمئناً یک تحول مهم در روابط بین‌الملل است. دور جدید تشنج‌زدایی صرفاً به مناسبات میان دو ابرقدرت محدود نمی‌شود، بلکه تأثیرات بسزایی در کاهش بحرانها و جنگها در نقاط مختلف جهان دارد. خروج نیروهای شوروی از افغانستان و انعقاد موافقتنامه‌های ژنو برای حل مسئله افغانستان، تنظیم طرح سازمان ملل برای حل بحران نامیبیا، تلاش برای حل مسئله کامبوج، ارائه پیشنهادهاى جدید برای آغاز گفتگوها بین کره شمالی و کره جنوبی، و ادامه تلاشها برای کاهش تشنج در نقاط دیگر جهان، همه از نتایج آغاز دور جدید در تحولات سیاسی جهان هستند.

انتظار می‌رود که وقوع چنین تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی در جهت تشنج‌زدایی

راه را برای گسترش روابط بین کشورهای خلیج فارس هموار نموده و زمینه را برای تشکیل یک نظام امنیت منطقه‌ای آماده‌تر سازد. گرچه ایجاد یک سازمان امنیت جمعی به عنوان راه‌حلی برای رفع مشکلات خلیج فارس توجه کشورهای این منطقه را پس از خروج نیروهای انگلیسی در سال ۱۹۷۱ همواره به خود معطوف داشته، ولی دستیابی به این مقصود در گذشته علی‌رغم تلاشهای متعدد با شکست روبه‌رو شده است. این مقاله در نظر دارد با اشاره به تجارب گذشته و با تأکید بر منافع مشترک کشورهای منطقه، امکان ایجاد یک نظام امنیت جمعی را در منطقه خلیج فارس مورد بررسی قرار دهد. برای نیل به این مقصود، ابتدا مروری خواهیم داشت بر تلاشهای گذشته در جهت ایجاد یک نظام امنیتی در منطقه. در این بخش تکامل مواضع و سیاستهای دولتهای منطقه را در زمینه امنیت مورد مطالعه قرار داده و به علل شکست این سیاستها اشاره خواهیم کرد. سپس به بررسی اهداف و عملکرد شورای همکاری خلیج فارس به عنوان یک نظام امنیت جمعی در دوران جنگ ایران و عراق خواهیم پرداخت. و بالاخره، با توجه به تحولات اخیر در صحنه منطقه‌ای و بین‌المللی امکانات موجود برای دستیابی به یک امنیت جمعی گسترده و فراگیر را در منطقه مورد ارزیابی قرار خواهیم داد.

مروری بر تلاشهای گذشته در جهت ایجاد یک نظام امنیت جمعی در خلیج فارس

تشکیل یک نظام امنیتی در منطقه خلیج فارس برای اولین بار در اواخر دهه ۱۹۶۰ به هنگام تصمیم دولت انگلیس مبنی بر خروج نیروهای نظامی از این منطقه مطرح می‌شود. در آن زمان مقامات ایرانی پیشنهاد دولت انگلیس موسوم به «همکاری‌های دفاعی بین کشورهای عربی و ایران» را مورد استقبال قرار دادند^۱، در حالی که کشورهای عربی خلیج فارس از هرگونه موضع‌گیری در قبال چنین پیشنهادی امتناع کردند و بدین طریق تلاشهای انگلستان در جهت ایجاد یک سیستم همکاری دفاعی در منطقه به شکست منجر می‌شد.

پس از شکست اقدامات انگلستان، پیشنهادهایی نیز از طرف دولت آمریکا ارائه می‌شود. در ژانویه ۱۹۶۸ یوجین روستو^۲، مشاور وزیر امور خارجه آمریکا، طرحی برای همکاری منطقه‌ای میان کشورهای ترکیه، ایران، پاکستان، عربستان سعودی و کویت ارائه می‌دهد.^۲ در واقع، طرح روستو از استراتژی آن زمان آمریکا مبنی بر ایجاد پیمانهای

نظامی علیه گسترش کمونیسم پیروی می کرد. همین امر می توانست مشکلات جدیدی از جمله تشنج بین شرق و غرب حاکم در دوران «جنگ سرد» را بر مشکلات داخلی حوزه خلیج فارس بیفزاید و به همین دلیل، طرح پیشنهادی آمریکا نیز مانند طرح پیشنهادی انگلستان با مخالفت عربستان سعودی و کویت، که شدیداً تحت تأثیر سیاست کشورهای تندرو و رادیکال عربی بودند، روبه رو گشت.

علی رغم اینکه اولین تلاشها در جهت به اجرا گذاشتن یک نظام امنیتی در منطقه با شکست مواجه گردید، ولی از ابتدای دهه ۱۹۷۰ به مرور زمان روابط دوجانبه دولتهای منطقه در زمینه نظامی تا حدود قابل ملاحظه ای روبه بهبودی گذاشت. دولت ایران در پی تجدید نظر درباره ادعاهای خویش در مورد بحرین، روابط خود را با کشورهای عربی خلیج فارس بخصوص با عربستان و کویت توسعه داد. عربستان سعودی نیز کوششهای خود را در جهت همکاری های نظامی با شیخ نشینهای حاشیه خلیج فارس افزایش داد. همچنین کویت توانست موافقت مقامات عربستان سعودی، بحرین، ابوظبی و قطر را برای استفاده از پایگاههای نظامی آنها به دست آورد.^۳ و بالاخره، کمکهای نظامی رژیم شاه به سلطان قابوس در جنگ ظفار باعث گردید که همکاری های نظامی بین دو دولت ایران و عمان در زمینه امنیتی گسترش یابد.

به طور کلی، تا سال ۱۹۷۴ پیشرفتهای قابل ملاحظه ای در جهت بهبود روابط بین دولتهای منطقه خلیج فارس مشاهده می گردد. ولی هنوز برخی اختلافات بین ایران و عراق موانعی بر سر راه گردهمایی تمام کشورهای منطقه در قالب یک سازمان ایجاد می کند. بعد از امضای عهدنامه ۱۹۷۵ الجزایر، که منجر به حل اختلافات بین ایران و عراق گردید، دولت عراق بلافاصله تمایل خود را برای گسترش همکاری های اقتصادی با دیگر کشورهای عرب خلیج فارس اعلام می کند.^۴ پیوستن دولت عراق به دسته کشورهای معتدل منطقه موجب گردید که برای اولین بار گفتگوها درباره مسائل امنیتی تمامی دولتهای منطقه، خلیج فارس را دربر گیرد. در دو دور مذاکراتی که در تابستان ۱۹۷۵ و پاییز ۱۹۷۶ در عربستان به انجام رسید، بسیاری از مسائل مورد بحث و بررسی قرار گرفت. طرفهای شرکت کننده در این مذاکرات در مورد اینکه مسئولیت حفظ ثبات و امنیت منطقه به عهده دولتهای منطقه است و اینکه دولتهای مزبور باید همکاری های نظامی خود را گسترش دهند، تأکید می کنند. ولی عملاً این مذاکرات با شکست روبه رو می شوند.

عواملی که باعث این شکست شدند عبارت بودند از: موضوع توزیع قدرت در چارچوب یک نظام دفاعی، عدم توافق در مفهوم امنیت، و نبود تفاهم سیاسی میان کشورهای منطقه. اولاً در مورد توزیع قدرت در داخل نظام دفاعی و امنیتی، ایران طرفدار تشکیل ارتشی بود که قادر باشد تمامی نیروهای نظامی کشورهای خلیج فارس را دربر گیرد و تحت فرماندهی واحد عمل کند. بدون شک، عملی شدن چنین طرحی، به دلیل برتری کیفی و کمی ظرفیت نظامی ایران، این کشور را در وضع بهتری قرار می‌داد و تا حدود زیادی نقش «ژاندارمی» او را به رسمیت می‌شناخت. به همین دلیل، دولت عراق شدیداً با این طرح مخالف بود و طرفدار ایجاد یک سیستم همکاری نظامی نیمه رسمی و انعطاف پذیر بود؛ به طوری که هر یک از قوای نظامی کشورهای منطقه بتوانند تا حدودی استقلال عمل خویش را حفظ کنند. ثانیاً در مورد عدم توافق در مفهوم امنیت، برداشتی که مقامات ایرانی از مفهوم امنیت داشتند بشدت تحت تأثیر استراتژی آمریکا در منطقه بود. یعنی ایران از همان منافع دفاعی می‌کرد که جزء منافع آمریکا محسوب می‌شد و همچنین با تهدیداتی مبارزه می‌کرد که متوجه منافع آمریکا بود. به همین دلیل، در نظر دولتهای عربی تشکیل چنین نظام امنیتی دنباله و ادامه تسلط آمریکا در منطقه بود. و از آنجایی که هیچ کدام از دولتهای عربی میانه‌رو و محافظه کار منطقه نمی‌توانستند بدون توجه به فشارهای دولتهای عربی تندرو و رادیکال باشند، بنابراین از پذیرفتن این طرح امتناع می‌کردند. و بالاخره عامل سوم عدم وجود تفاهم سیاسی بود. ایجاد یک سیستم همکاری دفاعی در صورتی می‌توانست تحقق یابد که بین دولتها و حکومتهای مختلف منطقه موافقتنامه‌ها یا پیمانهای دوستی اولیه به امضا رسد، به طوری که این توافقات سیاسی زمینه را برای همکاری‌های نظامی آماده سازد. علی‌رغم اینکه اختلافات و مناقشات بسیاری، بخصوص در زمینه اختلافات ارضی و مرزی تا آن زمان حل شده و همچنین موافقتنامه‌هایی در زمینه اقتصادی به امضا رسیده بود، ولی هنوز از نظر سیاسی اختلاف نظرها همچنان وجود داشت. بنابراین سه عامل مهم فوق در شکست اوئین تلاشها برای تشکیل یک نظام امنیت جمعی مؤثر بود.

در هر حال، در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ با وقوع تحولات جدید ادامه گفتگوها و فعالیتها در زمینه همکاری‌های دفاعی به تعویق افتاد. پیروزی انقلاب اسلامی ایران، اشغال نظامی افغانستان به وسیله نیروهای شوروی، و آغاز جنگ عراق و ایران از جمله تحولاتی بودند که اوضاع پرتلاطمی را در منطقه به وجود آوردند. گرچه از یک طرف این رویدادها باعث شکاف و گسستگی بین برخی از کشورهای منطقه می‌شد،

ولی از طرف دیگر زمینه را برای همکاری‌های جدید بین برخی دیگر آماده می‌ساخت. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و نگرش جدید آن نسبت به نظام‌های سیاسی حاکم بر منطقه، اشغال نظامی افغانستان و ترس از نزدیکی بیشتر شوروی به منطقه، و بالاخره جنگ عراق و ایران و خطر گسترش آن به کشورهای همجوار، از جمله عواملی بودند که هر یک به نوبه خود در گردهمایی عربستان سعودی و پنج کشور کوچک حوزه جنوبی خلیج فارس به منظور ایجاد یک نظام امنیت جمعی در چارچوب شورای همکاری خلیج فارس تأثیر مثبتی داشتند.

شورای همکاری خلیج فارس

گرچه اعضای تشکیل دهنده این شورا در اساسنامه سازمان مزبور از هرگونه اشاره به مسائل امنیتی امتناع کرده‌اند و تأکید آنها بر همکاری‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بین کشورهای عضو می‌باشد، ولی اهمیت موضوع امنیت به عنوان مسئله اصلی این شورا بر کسی پوشیده نیست.^۵ مضافاً اینکه، عواملی که در به وجود آمدن این شورا مؤثر واقع شدند کاملاً مربوط به مسائل امنیتی می‌باشند.

در واقع شروع جنگ عراق و ایران در سپتامبر ۱۹۸۰ یکی از مؤثرترین عوامل تشکیل شورای همکاری خلیج فارس به شمار می‌آید. گرچه موضوع تشکیل این شورا از چند سال قبل مطرح بود، ولی شروع این جنگ و ترس از گسترش احتمالی آن به کشورهای مجاور، دولتهای عربستان سعودی، کویت، بحرین، عمان، امارات متحده عربی و قطر را بر آن داشت که در تشکیل یک اتحاد مشترک سریعتر عمل کنند.^۶ عامل تعیین کننده دیگر که با عامل مذکور رابطه مستقیم دارد، به شیوه عملکرد استراتژی آمریکا در منطقه خلیج فارس مربوط می‌گردد. در واقع، ادامه خصومتها بین ایران و عراق تهدید بالقوه‌ای برای منافع آمریکا در منطقه تلقی می‌شد. قبل از آغاز جنگ بین دو کشور، خلیج فارس در حدود ۶۰ درصد مصرف نفت دنیا را تأمین می‌کرد ولی با شروع جنگ نه تنها صادرات نفتی دو کشور متخاصم به نحو قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت، بلکه گسترش احتمالی عملیات جنگی به مناطق همجوار می‌توانست بر ظرفیت تولیدی دیگر کشورها اثر بگذارد و بدین طریق ضربه شدیدی بر اقتصاد غرب وارد آورد. بنابراین، هدف سیاست خارجی آمریکا همانند کشورهای جنوب خلیج فارس جلوگیری از گسترش احتمالی جنگ بود و در این راستا حمایت از ابتکارات این کشورها

در چارچوب یک سازمان دفاعی، بخشی از دیپلماسی آمریکا را تشکیل می‌داد. پیروی از این هدف مشترک؛ یعنی جلوگیری از گسترش احتمالی عملیات جنگی نیز باعث گردید که اعضای شورای همکاری خلیج فارس و آمریکا سیاست مشترکی را در قبال جنگ عراق و ایران اتخاذ کنند و اتخاذ چنین سیاستی در عمل از پیروزی نیروهای ایرانی در صحنه نبرد ممانعت می‌کرد. در واقع گسترش جنگ عراق و ایران به مناطق همجوار می‌توانست در صورت پیروزی یکی از طرفین به وقوع بپیوندد. ولی از آنجا که فرضیه پیروزی نیروهای عراقی از همان ابتدا بی‌اعتبار به نظر می‌رسید، آمریکا و متحدان منطقه‌ای او نگرانی خود را از خطرات ناشی از پیروزی نیروهای ایرانی ابراز می‌کردند. از جمله در یکی از گزارشهای سازمان اطلاعاتی آمریکا آمده بود که «در صورت شکست عراق در جنگ با ایران منافع آمریکا شدیداً به مخاطره خواهد افتاد و برای جلوگیری از این شکست، آمریکا و متحدانش باید هرچه زودتر از بغداد حمایت نمایند.»^۷

سیاست آمریکا مبنی بر حمایت از عراق از همان ابتدا به صورت یک دیپلماسی درهای باز به منظور جذب این کشور متجلی می‌گردد.^۸ طی سال ۱۹۸۱ روابط بین دو کشور به طور قابل ملاحظه رو به بهبودی می‌گذارد. در ماه ژوئن همان سال، رونالد ریگان، رئیس جمهور وقت آمریکا به طور سمبولیک بمباران مرکز اتمی عراق را به وسیله هوایماهای اسرائیلی محکوم می‌کند. همچنین عراق از لیست دولتهای «حمایت کننده تروریسم» حذف می‌گردد تا بدین طریق این کشور از کمکهای آمریکا و محصولات این کشور بی‌نصیب نماند. به دنبال آن دولت آمریکا مبلغ ۱/۲ میلیارد دلار برای ساختن خط لوله عراق و عقبه (اردن) به بغداد اعطا می‌کند. همچنین در نوامبر ۱۹۸۴ آمریکا با فروش ۴۵ هلیکوپتر بل-۲۱۴ اس تی* به مبلغ ۲۷۵ میلیون دلار به عراق موافقت می‌کند.^۹ و بالاخره، در اواخر سال ۱۹۸۴ پس از ۱۷ سال قطع رابطه بین آمریکا و عراق در پی جنگ اعراب و اسرائیل ۱۹۶۷، روابط دیپلماتیک دو کشور دوباره از سرگرفته می‌شود.

همزمان با بهبود یافتن روابط آمریکا و عراق، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس از حمایت‌های مالی، نظامی، و سیاسی خود به بغداد دریغ نمی‌کنند. در طول ۸ سال جنگ عمده‌ترین کمکهای کشورهای عضو شورا به عراق عبارت بودند از:

— فراهم کردن تسهیلات لازم به منظور انتقال محموله‌های نظامی و غیر نظامی از طریق بنادر کویت به خاک عراق.

— اعطای کمکهای مالی قابل ملاحظه به دولت عراق. به عنوان مثال، در سال ۱۹۸۲ بغداد جمعاً مبلغی در حدود ۲۴ میلیارد دلار از این کشورها دریافت می‌کند (۱۲ میلیارد دلار از عربستان سعودی، ۶ میلیارد از کویت، ۴ میلیارد از امارات متحده عربی، و ۲ میلیارد از قطر).^{۱۰}

— صدور قسمتی از نفت تولیدی عراق از طریق خطوط لوله عربستان سعودی به دریای سرخ.

— امضای موافقتنامه‌ای بین ریاض و بغداد به منظور ایجاد دو خط لوله در خاک عربستان برای انتقال نفت خام عراق به بندر ینبع در دریای سرخ. (خط لوله اول با ظرفیت ۵۰۰/۰۰۰ بشکه در روز از اکتبر ۱۹۸۵ و خط لوله دوم از سپتامبر ۱۹۸۹ مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد.)

— و بالاخره، فراهم کردن تسهیلاتی تا به موجب آن قسمتی از درآمدهای سالانه ناشی از صدور نفت عربستان سعودی و کویت به حساب دولت عراق واریز گردد. (این اقدام، سالانه در حدود ۱/۵ میلیارد دلار عاید دولت عراق می‌کرد.) بدون شک، در صورت عدم اعطای کمکهای فوق‌الذکر، دولت عراق چه در صحنه جنگ با ایران و چه در برخورد با اوضاع داخلی خود با مشکلات جدی فراوانی روبه‌رو می‌شد.

با این وجود، باید توجه داشت که حمایت کشورهای عضو شورا از دولت عراق در طی جنگ به طور نامحدود ادامه نیافت. علی‌رغم موضع‌گیری این کشورها علیه ایران، آنها سعی نمودند محدودیتهایی در حمایت خود از عراق قائل شوند. هیچ کدام از اعضای شورای همکاری خلیج فارس حاضر نشدند نیرو و امکانات نظامی خود را مستقیماً تحت اختیار عراق بگذارند. به عنوان مثال، امارات متحده عربی علی‌رغم درخواستهای مکرر عراق اجازه نداد هلیکوپترهای این کشور از پایگاههای نظامی آن دست به عملیات جنگی بزنند. در واقع، کشورهای عضو شورا سعی نمودند خط فاصلی بین اهداف خویش و مقاصد عراق در جنگ قائل شوند. البته پیگیری یک سیاست دوستانه از سوی ایران نیز در انتخاب این مشی مؤثر واقع شد. از جمله اینکه جمهوری اسلامی گرچه معتقد بود که شرایط و عوامل لازم برای ایجاد روابط متعادل با تمام اعضای شورا به عنوان یک مجموعه میسر نیست، ولی در روابط دوجانبه خط مشی مستقلی انتخاب نموده و با هر کدام

از آنها روابط جداگانه‌ای برقرار کرد.^{۱۱} با اینکه روابط جمهوری اسلامی با تمام این کشورها یکسان نبود، ولی در تعیین سیاستهای آنها به عنوان یک مجموعه بدون تأثیر هم نبود.

در هرحال، به موازات پیگیری یک موضع نسبتاً مشترک در قبال جنگ عراق و ایران، هر کدام از اعضای شورا سعی کردند نهایت کوشش خود را برای افزایش توانایی نظامی خود به کار ببرند. شورا به عنوان مجموعه‌ای از ثروتمندترین کشورهای کوچک جهان، در سالهای اخیر بودجه هنگفتی را به بخش نظامی اختصاص می‌دهد. به عنوان مثال، در سال ۱۹۸۴ عربستان سعودی، عمان، امارات متحده عربی، کویت، و بحرین هریک به ترتیب ۲۰۹۶، ۱۸۳۷، ۱۸۰۲، ۹۶۳، ۷۹۸ دلار از درآمد سرانه خود را صرف بخش نظامی می‌کنند. (باید توجه داشت که این اعداد جزء بالاترین درآمد سرانه در جهان است که به بخش نظامی اختصاص داده شده است).^{۱۲} قسمت عمده این هزینه‌ها برای خرید پیشرفته‌ترین سلاحها از کشورهای خارجی بویژه آمریکا، به منظور تقویت نیروی هوایی و دریایی به کار رفته است.

افزایش توانایی نظامی شورا زمانی متجلی می‌شود که در سال ۱۹۸۳ نیروهای مسلح بحرین، کویت، عمان، قطر و عربستان سعودی در مانور مشترکی موسوم به «سپر شبه جزیره»^{۱۳} شرکت می‌کنند. گرچه این مانور دارای ارزش نظامی قابل توجهی نبود، ولی برای اولین بار نیروهای کشورهای عضو شورا در تمرین مشترک نظامی شرکت می‌کردند. از آن به بعد نیز این تمرینهای مشترک تکرار می‌شود.^{۱۴} در سال ۱۹۸۵ در حین مانورهای «سپر شبه جزیره» دولت عربستان ایجاد یک نیروی نظامی دائمی به همین نام را پیشنهاد می‌کند، ولی بعضی از اعضای شورا از جمله عمان برای حفظ استقلال عمل نظامی خویش این پیشنهاد را رد می‌کنند.

علاوه بر مانورهای مشترک در چارچوب شورا، هریک از کشورهای عضو به طور مستقل زمینه همکاری‌های نظامی و شرکت در تمرینات نظامی با کشورهای همجوار را در سالهای اخیر توسعه داده‌اند. مصر، اردن، و ترکیه از جمله کشورهایی هستند که در این زمینه‌ها نقش فعالی را ایفا می‌کنند.^{۱۵}

علی‌رغم اختصاص دادن هزینه‌های هنگفت برای بالابردن سطح تجهیزات نظامی و جنگ افزارها و با وجود صرف تلاشهای زیادی در جهت افزایش قدرت عملیاتی نیروهای مسلح شش کشور عضو، قدرت نظامی شورا با مشکلاتی روبه‌روست که محدودیتهایی برای کارایی آن ایجاد می‌کند. اولاً شرکت کارشناسان و متخصصین

خارجی، بخصوص آمریکایی در برنامه ریزی های آن الزامی است. این امر نه تنها باعث ایجاد وابستگی مداوم شورا به کشورهای خارجی شده است، بلکه در تعیین سیاستها و تصمیمات در زمینه نظامی از استقلال عمل دولتهای عضو شورا به عنوان یک مجموعه می کاهد. مقامات این دول نمی توانند تصمیماتی بگیرند که مثلاً به منافع آمریکا یا دیگر کشور خارجی ذینفع توجه نداشته باشند. ثانیاً، به دلیل عدم همگونی بین سلاحهای جنگی تحت اختیار نیروهای مسلح شش کشور عضو شورا، موضوع هماهنگ ساختن آنها در عملیات مشترک یکی از مشکلاتی است که از چند سال قبل مطرح گردیده است. به دلیل حاد بودن این موضوع بویژه در بخش پدافند هوایی، عربستان سعودی پروژه ای به نام «پدافند هوایی یکپارچه منطقه ای»^{۱۶} ارائه می دهد که هدف از آن «استاندارد کردن» بعضی از سلاحهاست. این پروژه شامل هواپیماهای رادار آواکس* رادارهای زمینی، هواپیماهای جنگنده، و موشکهای زمین به هوای هاک** می باشد. ولی سؤالی که اغلب ناظران نظامی مطرح می کنند این است که آیا این طرح قادر خواهد بود عملیات هواپیماهای ناهمگونی چون جنگنده های ساخت فرانسه و انگلیس را با جنگنده های ساخت آمریکا هماهنگ سازد.^{۱۷}

ثالثاً، قدرت مقاومت و بازدارندگی نیروهای نظامی شورا محدود است. اگر به لیست خریدهای اخیر شش کشور عضو شورا در زمینه تسلیحاتی نگاهی بیفکنیم، به نظر می رسد که این کشورها از ظرفیت نظامی قابل توجهی برخوردارند؛ به طوری که از میان آنها ۵ کشور (به استثنای عمان) دارای موشکهای پیشرفته زمین به هوای هاک بوده و یا آن را سفارش داده اند. همچنین کشتی های جنگی آنها مجهز به موشکهای اگزوسه*** یا هارپون**** هستند. به علاوه نیروهای هوایی آنها مجهز به پیشرفته ترین هواپیماهای جنگی ساخت آمریکا، انگلیس و فرانسه است. با این همه به دلیل عدم تناسب بین خرید سلاحهای بسیار پیشرفته و مجهز و احتیاجات واقعی داخلی، مشکل محدود بودن قدرت عملیاتی آنها در صحنه جنگ همچنان لاینحل باقی مانده است و به نظر می رسد که در موارد بحرانی، شورا تنها قادر در به کار گرفتن درصد بسیار کمی از ظرفیت نظامی خود باشد.^{۱۸} از طرف دیگر، با توجه به کمبود نیروی انسانی^{۱۹} و نداشتن تجربه جنگی کافی

◦ AWACS
 ◦◦ HAWK
 ◦◦◦ Exocet
 ◦◦◦◦ Harpoon

مانند ایران و عراق، آمادگی و قدرت جنگی شورا، در موارد بحرانی بسیار محدود به نظر می‌رسد.

اکنون، بیش از ۸ سال از تشکیل شورای همکاری خلیج فارس می‌گذرد. علی‌رغم عدم تعادلی که بین عربستان سعودی و دیگر اعضای شورا از نظر وسعت و قدرت وجود دارد، شورای مزبور دارای این خصوصیت است که ساختار سیاسی و منافع کشورهای عضو نسبتاً مکمل یکدیگرند. تشکیل شورا نمایانگر تلاش این کشورها در جهت تأمین امنیت و نیازهای توسعه از منابع ملی خودشان است. باید پذیرفت که شورا تا به امروز نیز به موفقیت‌هایی دست یافته است، ولی از طرف دیگر مواردی از مشکلات و نواقص محدودیت‌هایی در عملکرد شورا به وجود آورده است. همانطور که جنگ عراق و ایران به طور ضمنی نشان داد، موقعیت دفاعی شورای همکاری خلیج فارس همچنان نارسا باقی مانده است و مشکلات توانایی و هماهنگی بین نیروهای نظامی کشورهای عضو همچنان پابرجاست.^{۲۰}

به هر حال آنچه در حال حاضر مد نظر است، این که کشورهای عضو شورا با پایان گرفتن جنگ عراق و ایران چگونه رفتار خواهند نمود.

خلیج فارس بعد از جنگ عراق و ایران

همانطور که گفته شد وقوع جنگ عراق و ایران مهمترین عامل ایجاد شورای همکاری خلیج فارس تلقی می‌گردد. تشکیل این شورا که بیانگر علاقه کشورهای عضو برای اتحاد و همبستگی بیشتر اقتصادی، سیاسی، و همچنین دفاعی می‌باشد در زمانی اتفاق افتاد که تشنج و جنگ در منطقه حاکم بود. حال با توجه به اینکه علت وجودی این شورا جنگ عراق و ایران بود، آیا با اتمام این جنگ شورا قادر خواهد بود به حیات خود همچنان ادامه دهد؟

در نگاه اول به نظر می‌رسد که با توجه به خصوصیات مشترک بین اعضای آن، شورا بتواند به عنوان یک مجموعه پایدار بماند. اولاً از نظر ساختار سیاسی و اجتماعی کشورهای عضو به هم شبیه هستند، ثانیاً آنها برای توسعه اقتصادی خود شدیداً به منابع نفتی وابسته‌اند، ثالثاً آنها میراث فرهنگی و تاریخی مشترکی دارند و بالاخره مشکلاتی که این کشورها از نظر اجتماعی و اقتصادی با آنها روبه‌رو هستند (مانند کمبود کمی و کیفی نیروی انسانی و وابستگی شدید نسبت به نیروی انسانی خارجی)، مشابه‌اند. به علاوه، تأکید آنها بر جنبه‌های اقتصادی روابط در اساسنامه شورا بیانگر اهمیتی

است که این کشورها برای ادامه همکاری‌های اقتصادی در سطح منطقه قائلند. مع‌هذا، در مورد مسائل امنیتی (یعنی هدف اصلی شورا) ممکن است وجود برخی مشکلات و اختلاف‌نظرها، شکافهایی هرچند اندک بین اعضای شورا ایجاد کند. گرچه احتمال نمی‌رود که این شکافها موجب از هم پاشیدگی شورا شوند، ولی به هر حال گفتگوها، مباحثات و تصمیم‌گیری‌های شورا در سالهای آینده تحت تأثیر خود قرار خواهند داد. در اینجا به مهمترین این مشکلات اشاره می‌گردد:

— اولین مشکل موضوع وابستگی شدید به کشورهای غربی بویژه آمریکاست. روابط بسیار نزدیک شورا با آمریکا در زمینه‌های نظامی و تسلیحاتی باعث گردیده است که برداشت و تصویری که کشورهای عضو شورا از مفهوم امنیت دارند، شدیداً تحت تأثیر سیاستهای نظامی واشنگتن قرار گیرد. این امر در گذشته باعث گردید که اعضای شورا در مواقع بحرانی از آمریکا کمک بگیرند. مثال بارز آن تقاضای مقامات عربستان سعودی از ایالات متحده به منظور استقرار هواپیماهای رادار آواکس در فردای شروع جنگ عراق و ایران در خاک عربستان بود. همچنین در تابستان ۱۹۸۷ دولت کویت از مقامات کاخ سفید درخواست می‌کند تا نیروی دریایی آمریکا از نفتکشهای کویتی در خلیج فارس حفاظت نماید. هرچند که این‌گونه روابط ممکن است دارای برخی محسنات برای این دولتها باشد (چرا که در موارد بحرانی از پشتیبانی یک ابرقدرت برخوردارند)، ولی در دراز مدت منشأ خطرهای بسیاری برای امنیت این کشورها نیز خواهد شد؛ زیرا حضور مستقیم و مداخله‌گرانه آمریکا نه تنها باعث ایجاد محدودیتهایی برای به اجرا گذاشتن سیاستهای مستقل نظامی این دول می‌گردد، بلکه موجب تحریک افکار و نیروهای استقلال‌طلبانه و انقلابی در کشورهای منطقه می‌شود. بنابراین، این نوع وابستگی شدید نسبت به غرب و عواقبی که ممکن است به دنبال داشته باشد، منشأ بسیاری از مباحثات و اختلاف‌نظرها بین اعضای شورا است که شدیداً بر روی کارایی شورا اثرات منفی خواهد گذاشت.^{۲۱}

— مشکل دیگر، اختلاف نظر سیاسی اعضای شورا دربارهٔ درجه و سطح روابط با آمریکا و شوروی و در مورد تحولات و مسائل منطقه‌ای است. در مورد رابطه با آمریکا و شوروی معمولاً در داخل شورا دو دیدگاه در مقابل هم قرار می‌گیرند. از یک طرف، سلطان‌نشین عمان طرفدار همکاری بسیار نزدیک با آمریکا و به‌طور کلی با غرب در زمینه امنیتی است و معتقد است که امکانات نظامی در اختیار این کشورها گذاشته شود. در همین راستا، برای عادی سازی روابط با اتحاد جماهیر شوروی بهای کمی قائل است.

از طرف دیگر، دولت کویت که از یک سیاست «عدم تعهد» پیروی می‌کند مدافع ایجاد روابط حسنه با مسکو است. کویت همچنین مخالف واگذاری امکانات نظامی به نیروهای غرب است. اعضای دیگر شورا هرکدام از یک موضع میانی پیروی می‌کنند. مثلاً عربستان سعودی در حالی که روابط بسیار دوستانه و نزدیکی را در زمینه نظامی با آمریکا دنبال می‌کند، ولی پایگاه نظامی در اختیار این کشور نمی‌گذارد. در مورد تحولات و مسائل منطقه نیز همانطور که در حاشیه جنگ عراق و ایران مشاهده گردید، رفتار کشورهای عضو شورا تا حدودی متفاوت است. علی‌رغم تلاش مشترک این کشورها در جهت جلوگیری از گسترش جنگ عراق و ایران، آنها در روابط با طرفین درگیر در جنگ سیاست متفاوتی را اتخاذ نمودند. در حالی که عمان، قطر و امارات عربی متحده ترجیح دادند که با یک سیاست «مسالمت‌آمیز» با ایران برخورد کنند و موفق شدند که سطح روابط خود را بخصوص در زمینه اقتصادی و تجاری با تهران توسعه دهند، ولی برعکس عربستان سعودی، بحرین و کویت بر حمایت از عراق تا آن حد تأکید نمودند که این امر باعث گردید روابط این کشورها با ایران در تابستان ۱۹۸۷ به قطع روابط دیپلماتیک کشیده شود. این اختلاف‌نظرها هرچند ممکن است یکپارچگی شورای همکاری خلیج فارس را به خطر نیندازد، ولی اختلالاتی در اتخاذ سیاست مشترک و هماهنگ به وجود می‌آورد.

— و بالاخره مشکل بعدی در رابطه با محدودیت توانایی و ظرفیت نظامی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس است. البته در این مورد قبلاً توضیحاتی داده شد. در اینجا فقط به این اشاره اکتفا می‌کنیم که کشورهای عضو شورا در نتیجه کمبود کمی و کیفی نیروی انسانی و به دلیل نداشتن تجربه جنگی در سطح ایران و عراق، از قدرت عملیات جنگی کمتری برخوردار هستند. با در نظر گرفتن این ضعف نظامی به نظر می‌آید که در آینده کشورهای عضو شورا نه تنها از نظر نظامی، بلکه از نظر سیاسی نیز از موضع ضعیفتری با مسائل خلیج فارس برخوردار نمایند.

با توجه به مشکلات و کمبودهای فوق‌الذکر که ممکن است موانع جدی در عملکرد شورا در آینده به وجود آورد و با در نظر گرفتن این مطلب که شورا تنها قسمت جنوبی خلیج فارس را تحت پوشش خود قرار می‌دهد، این سؤال مطرح می‌گردد که آیا امکان گسترش شورای همکاری خلیج فارس به طوری که ایران و عراق را دربر بگیرد، وجود دارد؟ به نظر می‌آید که در چارچوب فعلی شورا این راه حل با موانع زیادی روبه‌رو خواهد شد، چرا که اساسنامه شورا با تأکید بر مطابقت و تشابه سیستمهای حکومتی دول

عضو این گسترش را رسماً رد می‌کند و تا به حال نیز در برابر درخواستهای مکرر دولت عراق برای عضویت در شورا پاسخ کشورهای عضو منفی بوده است.^{۲۲}

حال که گسترش شورا در وضعیت فعلی امکان‌پذیر نیست، آیا کشورهای خلیج فارس می‌توانند در چارچوب یک سیستم منطقه‌ای جدید همکاری نمایند؟ در نظر اول ممکن است با توجه به تجربیات و عدم موفقیت‌های گذشته چنین استدلال شود که زمینه این نوع همکاری آماده نشده است. این نظر ممکن است درست باشد، ولی اخیراً تحولاتی به وقوع پیوسته است که نه تنها می‌تواند در کاهش تشنج در خلیج فارس مؤثر باشد، بلکه می‌تواند در فراهم کردن زمینه‌های همکاری نزدیکتر بین کشورهای منطقه نیز نقش مهمی را ایفا کند. به طور کلی، این تحولات در دو محدوده منطقه‌ای و بین‌المللی قابل مشاهده است. در محدوده منطقه‌ای، آتش‌بس در جنگ عراق و ایران یکی از مهمترین عوامل کاهش تشنج می‌باشد. در واقع جنگ عراق و ایران مدت نزدیک به یک دهه تمام سیاستهای منطقه را تحت الشعاع قرار داد. این جنگ تأثیر مستقیمی در تعیین و انتخاب برخی تقدمها و تعهدات بین کشورهای منطقه داشت. اقدام جمهوری اسلامی ایران به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت و اعلام آتش‌بس بین نیروهای متخاصم در جنگ عراق و ایران و بویژه ادامه گفتگوها بین طرفین، مرحله جدیدی را در اوضاع منطقه نوید می‌دهد. در حال حاضر منطقه در یک مرحله انتقالی از جنگ به صلح به سر می‌برد و یا حداقل آتش جنگ فروکش کرده، و جو حاضر باعث شده است که تحولاتی در جهت بهبود روابط بین دولتهای منطقه روی دهد.^{۲۳}

همزمان با فروکش کردن تشنج و بهبود روابط درون منطقه‌ای پس از برقراری آتش‌بس در جنگ عراق و ایران، تحولاتی نیز در صحنه بین‌المللی آغاز گشته که در اوضاع سیاسی آینده منطقه خلیج فارس تأثیرات قابل ملاحظه‌ای خواهد داشت. آغاز دور جدید تشنج‌زدایی در روابط شرق و غرب از مهمترین این تحولات است. تغییراتی که در سیاستهای داخلی و خارجی اتحاد جماهیر شوروی به دنبال به روی کار آمدن میخائیل گورباچف رخ داده است نه تنها فضای روابط شرق و غرب را متأثر کرده، بلکه برخلاف تشنج‌زدایی سالهای ۱۹۷۰ از ابعاد گسترده‌تری برای جامعه بین‌المللی برخوردار است. به عبارت دیگر، این روند تنها باعث بهبود روابط بین آمریکا و شوروی نیست بلکه تقریباً به جنگ سرد سالهای گذشته که سیاستهای منطقه‌ای را تحت تأثیر خود قرار می‌داد پایان داده است. حال اگر آثار این تحولات را در خلیج فارس مورد بررسی قرار دهیم، می‌توان آنها را در دو محور مشاهده کرد: یکی در محور روابط بین دو ابرقدرت در خلیج

فارس و دیگر در محور روابط دو ابر قدرت با کشورهای این منطقه. در مورد اول به دلیل پایان گرفتن جنگ سرد از شدت رقابتهای بین دو ابر قدرت در خلیج فارس کاسته خواهد شد، ولی این بدان معنی نیست که دیگر رقابتی بین آنها در منطقه وجود نداشته باشد. به دلیل اهمیت نفتی و ژئوپلیتیکی خلیج فارس، دو ابر قدرت همواره به رقابتهای خود ادامه خواهند داد ولی با ابعاد کوچکتری نسبت به گذشته. و حتی در بعضی موارد ممکن است برای حفظ منافع مشترک، خود دو ابر قدرت به توافقهایی برسند.^{۲۴} در مورد دوم یعنی در ارتباط با کشورهای خلیج فارس، به نظر می آید که در سالهای آینده از حضور آمریکا در منطقه کاسته شده، و برعکس به حضور شوروی در منطقه افزوده شود. ولی در دراز مدت نوعی توازن در حضور دو ابر قدرت در منطقه به وجود خواهد آمد. هم اکنون ما شاهد توسعه و گسترش روابط بین اتحاد جماهیر شوروی با کشورهای حاشیه خلیج فارس بخصوص با آن دسته از کشورهایی هستیم که تا دیروز شوروی را تهدیدی برای منافع خویش می دانستند و از هرگونه ارتباطی با این کشور امتناع می کردند.^{۲۵} بدون شک این روند توسعه روابط بین شوروی و کشورهای منطقه در سالهای آینده ادامه خواهد یافت. در نقطه مقابل، آن دسته از کشورهای خلیج فارس مانند عربستان سعودی و دیگر اعضای شورای همکاری خلیج فارس که دارای روابط بسیار نزدیکی در زمینه های مختلف، بویژه نظامی، با ایالات متحده هستند برعکس از گستردگی روابط خویش با این کشور خواهند کاست.^{۲۶} اما از آنجا که سیاست آمریکا در گذشته نسبت به سیاست شوروی در منطقه فعالیت بوده است، این تحولات باعث خواهند شد که نوعی توازن در سطح روابط دو ابر قدرت با کشورهای خلیج فارس به وجود آید.

ولی قدر مسلم این است که این روند تحولات، پی آمدهای سودمندی برای روابط دولتهای منطقه در بر خواهد داشت و نه تنها موجب تخفیف در تشنجات خواهند شد، بلکه در جهت مذاکره کشورهای رقیب، نزدیکی متقابل، نیل به تفاهم و همکاری و به طور خلاصه در جهت فراهم کردن زمینه برای ایجاد یک سازمان امنیت جمعی آثار مثبتی نیز خواهد داشت. مضافاً اینکه، کشورهای منطقه بر اثر تجربه به این نتیجه رسیده اند که باید مسئولیت دفاع از امنیت منطقه را تنها خود به عهده گیرند. حال باید دید این کشورها چگونه می توانند به این مقصود نایل شوند.

طرح امنیت جمعی در منطقه

مقوله امنیت جمعی در معنای کلاسیک آن به یک سازمان یا فعالیتی اطلاق

می‌گردد که در آن تعدادی از کشورها باهم همکاری کنند تا در صورت تجاوز یا تهدید به وضع موجود^{۲۷}، واکنش مشترکی در برابر عامل تجاوز یا تهدید از خود نشان دهند. مکانیسم امنیت جمعی بدون شک شبیه به مکانیسم یک پیمان نظامی است با این تفاوت که یک پیمان تنها متوجه تهدید خارجی است، در حالی که امنیت جمعی شامل تهدیدهای داخلی نیز می‌گردد بویژه اگر تهدیدات وضع موجود بین کشورها رابه مخاطره اندازد. به عقیده هانس مورگان‌تا موفقیت امنیت جمعی در صورتی امکان‌پذیر است که تمام کشورهای عضو، حتی در صورت تهدید امنیت یکی از کشورهای عضو، مشترکاً از وضع موجود دفاع کنند. و این در حالی امکان‌پذیر است که این کشورها «حتی به قیمت جنگ و بدون توجه به اینکه آیا آنها می‌توانند این سیاست خود را از دیدگاه منافع ملی خود توجیه نمایند» در رسیدن به هدف مشترک فوق همکاری کنند. به عبارت دیگر، «آنچه امنیت جمعی ایجاب می‌کند آن است که هرکدام از کشورها خودخواهی ملی و سیاستهای ملی خود را که در خدمت منافع تک‌تک آنهاست رها کنند.»^{۲۸}

به طور کلی، مورگان‌تاسه شرط عمده را برای ایجاد و موفقیت امنیت جمعی در نظر می‌گیرد:

۱. امنیت جمعی باید قادر به بسیج به موقع چنان قدرت نظامی باشد که به هنگام تهاجم، دولتهای مورد هجوم قرارگرفته بتوانند در مقابل مهاجم یا مهاجمان ایستادگی کنند تا بدین ترتیب وضع موجود حفظ گردد. (درواقع این شرط «عامل بازدارندگی» را یکی از اصول بسیار مهم برای حفظ وضع موجود می‌داند: «ترس از واکنش به موقع و مشترک باعث خواهد گردید که مهاجم و مهاجمان بالقوه هرگز جرئت برهم‌زدن وضع موجود را به ذهن خود راه ندهند»)^{۲۹}؛
۲. تمام کشورهای شرکت کننده در امنیت جمعی باید برداشت مشترکی از مفهوم امنیت داشته باشند؛

۳. کشورهای عضو باید آن دسته از منافع سیاسی ملی خود را که موجبات جدایی و شکاف بین آنها را فراهم می‌کند تابع منافع مشترک کل کشورها کنند.^{۲۹} با توجه به شرایط فوق‌الذکر برای ایجاد امنیت جمعی و با توجه به تعریفی که از این واژه گردید، به اجرا گذاشتن امنیت جمعی نیاز به عوامل و عناصری دارد که در وضعیت فعلی دشوار به نظر می‌آید که همه آنها در منطقه خلیج فارس وجود داشته باشند. در حال حاضر، این منطقه متشکل از کشورهایی است که به طور عمده سه سیستم سیاسی متفاوت در آنها حکم فرماست و هر کدام از آنها برداشت متفاوتی از مفهوم امنیت دارند.

حکومت جمهوری اسلامی ایران، رژیم بعث عراق و رژیمهای پادشاهی و امیرنشین حوزه جنوبی خلیج فارس، هر کدام برداشت متفاوتی از مفهوم امنیت داشته و بنابراین هر کدام دیدگاه متفاوتی نسبت به مسائل امنیتی خلیج فارس دارند. در واقع تفاوت ساختاری موجب می شود که هر کدام از دولتهای منطقه به دنبال منافع ملی یا حکومتی خود باشند و این ممکن است در برخی موارد با منافع مشترک کشورهای منطقه منافات داشته باشد. از طرف دیگر، هر کدام از این دولتها در برخی زمینه ها با مشکلاتی سروکار دارند که حساسیت و تقدمهای امنیتی متفاوتی را ایجاد می کند. به عنوان مثال، در برابر مشکلات ناشی از حضور مهاجرین خارجی در منطقه، ایران و عراق همان اولویت را قائل نیستند که کشورهای عضو شورای خلیج فارس قائلند. کشورهای اخیر به دلیل وابستگی شدید به نیروی کار خارجی، که بخش عظیم نیروی فعال این کشورها را تشکیل می دهد، نسبت به عوارض اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نیز عوارض امنیتی ناشی از حضور این افراد حساسیت خاصی نشان می دهند؛ به طوری که آنها را مهمترین منشأ تهدید امنیت در این کشورها تلقی می کنند. در حالی که این گونه مشکلات در عراق و ایران به مراتب با ابعاد کوچکتری تجلی می کنند.^{۳۰} بنابراین، اختلاف بینش در مورد منشأ تهدید و یا تفاوت در درجه اهمیت تهدید، اولویتهای سیاسی و امنیتی متفاوتی را برای مسؤلان و تصمیم گیرندگان سیاسی کشورهای منطقه ایجاد می کند.

با این حال نباید در مورد عوامل شکاف و جدایی اغراق نمود، چرا که در مقابل این عدم تشابه و تفاوتها نقاط مشترک زیادی نیز بین کشورهای منطقه وجود دارد که می توانند موجبات ایجاد منافع مشترک و گسترش همکاری بین آنها را فراهم کنند. از طرفی، کشورهای خلیج فارس در نقطه ای از جهان قرار دارند که بیشترین ذخایر نفتی را دربر می گیرد. نفت به عنوان منبع اصلی توسعه اقتصادی و به عنوان عامل مهم در تعیین خط مشی سیاست خارجی برای نیل به منافع مشترک حائز اهمیت است. از طرف دیگر، روند سریع نوسازی اقتصادی که از دهه ۱۹۷۰ در پی افزایش درآمدهای نفتی در منطقه آغاز گشته، تحولات اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی نسبتاً مشابهی در تمام کشورهای خلیج فارس ایجاد کرده است. مهاجرت روستاییان به مراکز شهری و گسترش شهرها، فعال شدن وسایل ارتباط جمعی و نقش فزاینده آنها در بسیج افکار عمومی، اشاعه فرهنگ جدید سیاسی و غیره، از جمله تحولاتی هستند که می توانند در دراز مدت تأثیرات قابل ملاحظه ای در ساختار سیاسی کشورهای منطقه داشته باشند. این عوامل همان گونه که می توانند منشأ بی ثباتی و نفوذ بیگانگان باشند (چرا که یک منطقه

بی ثبات به سادگی تحت نفوذ قرار می گیرد)، همچنین می توانند در صورتی که این تغییرات حتی المقدور در چارچوب مشخص و منظم از طرف دولت‌های منطقه اداره گردند، عامل همکاری بین کشورهای منطقه شوند.^{۳۱} عامل مهم دیگر که می تواند نقش بسیار مهمی در ایجاد منافع مشترک داشته باشد، تعلق مردم کشورهای خلیج فارس به دین مشترک اسلام است. مسلماً این عامل نه تنها می تواند زمینه مساعدی برای ایجاد یک اتحاد بین مسلمانان منطقه فراهم نماید، بلکه در گسترش نهادهای همکاری و همبستگی در زمینه‌های دیگر نقش بسزایی دارد. بنابراین، با توجه به مطالبی که گفته شد می توان نتیجه گرفت که در کنار عدم تشابهات و اختلافات بین کشورهای منطقه، عوامل همبستگی و همکاری نیز بین آنان وجود دارد.

ولی بیش از هر چیز، احراز امنیت نتیجه یک روند طولانی است که موفقیت آن نیاز به اقدامات فراگیر در زمینه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، و نظامی دارد. گرچه بررسی این اقدامات در زمینه‌های یادشده نیاز به یک مطالعه عمیق دارد، مع هذا در اینجا فقط به برخی از آنها به طور مختصر اشاره می گردد.

در زمینه اقتصادی، دولت‌های منطقه باید تلاش‌های خود را در جهت پیاده کردن یک طرح اقتصاد جمعی که هدف آن ایجاد همکاری‌های اقتصادی گسترده در سطح منطقه باشد متمرکز کنند. این دولت‌ها با تشکیل یک اتحاد اقتصادی نه تنها قادر خواهند بود ساختار اقتصادی خویش را بهبود بخشند، بلکه هریک از آنها می توانند از منابع و امکانات دیگری استفاده نمایند. به علاوه چنین همکاری در دراز مدت موجباتی فراهم خواهد کرد که کشورهای منطقه از توسعه و رشد اقتصادی قابل توجهی برخوردار شوند. و در نهایت، این اقدام نقش مؤثری در هماهنگ کردن سیاست خارجی کشورهای منطقه خواهد داشت.

همزمان با گسترش روابط اقتصادی، تقویت ارتباطات در دیگر زمینه‌ها بسیار مؤثر خواهد بود. اولاً به لحاظ وجود برخی خصوصیات مشترک فرهنگی و اجتماعی بین مردم منطقه، باید در توسعه و تقویت این گونه روابط تسهیلات بیشتری فراهم کرد. توسعه و تقویت روابط فرهنگی و اجتماعی موجب افزایش تفاهم و همبستگی بین جوامع منطقه خواهد شد. ثانیاً، مسائلی که باعث بروز تشنج و اختلافات در روابط کشورهای منطقه می گردد باید از بین برود و یا حتی الامکان کاهش یابد. از جمله حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات ارضی و مرزی موجود بین کشورها می تواند در کاهش تشنج در منطقه سهم بسزایی داشته باشد. نکته مهم دیگر اینکه کشورهای منطقه باید مذاکراتی

در جهت انعقاد موافقتنامه‌های دوستی و مودت آغاز کنند، این گونه اقدامات نه تنها موجب کاهش تنشهای منطقه‌ای می‌گردد، بلکه در ایجاد تفاهم سیاسی بین کشورهای منطقه بسیار مؤثر خواهد بود. بدیهی است که تفاهم سیاسی یکی از مهمترین پیش‌شرطهای ایجاد امنیت جمعی به‌شمار می‌رود.

با این وجود، چاره‌جویی‌های صرفاً درون منطقه‌ای برای ایجاد امنیت منطقه به تنهایی کافی نیست، بلکه لازم است در برابر دیگر بحرانهای منطقه‌ای و تحولات بین‌المللی که با مسئله امنیت در خلیج فارس ارتباط دارند سیاست هماهنگی پیگیری شود. تحولات و بحرانهایی که با مسئله امنیت در خلیج فارس مستقیماً در ارتباط هستند به‌طور اعم عبارتند از: تغییرات در روابط شرق و غرب، بحران افغانستان، مسئله فلسطین و مسائل جنوب آسیا. در مورد روابط شرق و غرب، با توجه به روند تشنج‌زدایی که بین آمریکا و شوروی آغاز شده است، پیروی از یک سیاست مشترک «عدم تعهد» و متوازن در قبال آنها حائز اهمیت است. البته تاکنون گسترش یک نوع فضای «عدم تعهد» در منطقه تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران منجر به پیگیری یک سیاست نسبتاً متوازن در قبال آمریکا و شوروی شده است. همانطور که قبلاً اشاره شد، حتی آن دسته از کشورهای خلیج فارس که با آمریکا همکاری نزدیک دارند تا حدودی در دید خود نسبت به دیپلماسی آمریکا و شوروی تجدید نظر کرده‌اند. مسلماً پیروی از یک سیاست متوازن در برابر دو ابرقدرت از جمله اصولی است که در جهت هماهنگی کردن سیاستهای امنیتی مؤثر واقع خواهد شد. همچنین برخی از بحرانهای منطقه‌ای مثل بحران افغانستان، جنگ داخلی لبنان، جنگ اعراب و اسرائیل و مسئله فلسطین به نحوی از انحاء به مسئله امنیت در خلیج فارس مربوط می‌شود. بویژه مسئله فلسطین از جمله وقایعی است که به‌طور مستقیم تحولات کشورهای خلیج فارس را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. حل مسئله فلسطین و بحرانهای دیگر باعث خواهد شد که از تشنج و بحران در خلیج فارس کاسته شود. از طرف دیگر، به دلیل ارتباط بیش از پیش مسائل امنیتی کشورهای همجوار با مسائل خلیج فارس، روابط با این کشورها از اهمیت خاصی برخوردار است. پاکستان و هندوستان از جمله کشورهایی هستند که با مسائل خلیج فارس در ارتباط هستند. بخصوص نقش پاکستان در استراتژی آمریکا و روابط آن با عربستان سعودی در زمینه‌های نظامی موجب می‌گردد که مسائل کشورهای جنوب آسیا با مسائل منطقه خلیج فارس مربوط گردد. بنابراین، نباید اهمیت گسترش روابط با کشورهای همجوار خلیج فارس را نادیده گرفت.

بدون شک پیروی از سیاستهای مشترک در قبال موارد فوق الذکر می‌تواند در روند ایجاد یک نظام امنیت جمعی مؤثر واقع شود. و اگر دستیابی به امنیت یک روند طولانی بوده و در پی اقدامات مشترک اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی امکانپذیر است، به همان نسبت نیز این روند نیاز به اقداماتی به منظور سازماندهی و مدیریت امنیت دارد. از این دیدگاه، سازماندهی امنیت جمعی مستلزم گذشتن از دو مرحله است که در اینجا به طور مختصر به آنها اشاره می‌گردد. در مرحله اول، دولتهای شرکت کننده بدون اینکه سازمان، ارگان یا نهادی تشکیل دهند لازم است با یکدیگر همکاری کنند و بهترین روش در این مرحله امضای موافقتنامه‌های همکاری بین دولتهای منطقه در زمینه‌های مختلف می‌باشد؛ به طوری که این موافقتنامه‌های اولیه راه را برای همکاری‌های عمیقتر و گسترده‌تر آماده می‌سازد و ممکن است حتی امکانات و شرایط را برای اقدامات بعدی در جهت ایجاد یک نظام امنیتی در منطقه معین و مشخص کند. با این حال، این مرحله نواقصی دارد: از جمله اینکه در غیاب یک دستگاه مرکزی برای اداره همکاری‌ها، دولتها مجبورند هربار که لازم باشد جلسات و کنفرانسهایی تشکیل دهند تا مسائل تازه را مورد بحث و بررسی قرار دهند. در ضمن، این نوع همکاری‌ها تعهدات محدودتری در قبال دفاع از منافع مشترک ایجاد می‌کند.

در مرحله دوم، دولتها دست به تأسیس سازمانی می‌زنند که وظیفه آن مدیریت و اداره همکاری بین آنها می‌باشد. بعد از تأسیس، ارگان مذکور موظف است تا موافقتنامه‌های قبلی را تأیید نموده و از آنها به عنوان پایه و چارچوب همکاری‌های جدید استفاده کند. ویژگی‌های این مرحله نسبت به مرحله پیش متفاوت است. اولاً، دولتها به طور مستقیم در مقابل هم نیستند و یا به عبارت دقیقتر، رابطه آنها در چارچوب ویژه‌ای به طور رسمی سازمان می‌یابد. ثانیاً رفتار دولتها تنها به مراعات از موافقتنامه‌های بنیادی قبلی محدود نمی‌شود، بلکه سازمان ایجاد شده آنها را موظف می‌کند تا از بعضی اصول و مقررات تخطی نکنند. این اصول و مقررات به منظور حفظ منافع مشترک تعیین شده‌اند.

نقش جمهوری اسلامی ایران

بدون شک نقش جمهوری اسلامی ایران در ایجاد چنین سیستم امنیت در منطقه بسیار تعیین کننده خواهد بود. ولی این نقش چگونه می‌تواند عملی شود؟ برای پاسخگویی به این سؤال لازم است در ابتدا به محورهای اصلی سیاست خارجی ایران

اشاره شود. سیاست جمهوری اسلامی ایران براساس معیارهای اسلامی و بر مبنای اصل نه شرقی - نه غربی به عنوان آرمان و شعار انقلابی با سلطه و استیلای قدرتهای خارجی در منطقه مخالف است. همچنین، دولت جمهوری اسلامی ایران حسن همجواری با همسایگان را یکی از اجزای مهم سیاست خارجی خود می‌داند. بنابراین، با توجه به این اهداف، نقشی که ایران باید در زمینه امنیت جمعی ایفا کند می‌تواند شامل نکات زیر باشد:

۱. اشاعه و تقویت عدم تعهد در مقابل شرق و غرب و ایجاد روابط مسالمت‌آمیز با دولتهای منطقه.

۲. تشویق همکاری‌های منطقه‌ای، منوط بر اینکه فعالیت و اهداف آنها در خدمت منافع منطقه باشد.

۳. توسعه روابط با کشورهای همجوار منطقه مانند پاکستان و ترکیه که نقش آنها می‌تواند اثر مهمی در کاهش بی‌ثباتی منطقه داشته باشد.

۴. کمک به حل بحرانهای منطقه‌ای از جمله بحران افغانستان، جنگ داخلی لبنان، و مسئله فلسطین و غیره.

۵. توسعه همکاری‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و غیره با کشورهای دیگر خلیج فارس. بدیهی است که بهبود روابط بین جمهوری اسلامی ایران با دیگر کشورهای خلیج فارس در کاهش دخالتهای قدرتهای خارجی در مسائل مربوط به خلیج فارس بسیار تأثیر خواهد داشت.

نتیجه

روند کلی نشان می‌دهد که از اوایل دهه ۱۹۷۰ تاکنون علی‌رغم تشنجات، بحرانها و درگیری‌های متعدد، تحولات مثبتی نیز در جهت تفاهم و همکاری بین کشورهای منطقه خلیج فارس به وقوع پیوسته است. در این مدت، این کشورها طی مذاکرات رسمی یا به‌طور غیر رسمی روی بعضی اصول کلی از جمله قبول مسئولیت دفاع از امنیت منطقه از طریق همکاری مشترک به توافق رسیده‌اند، اما تاکنون موفق نشده‌اند آنها را از قوه به فعل درآورند. گویا در این راستا شورای همکاری خلیج فارس با عنوان یک سیستم امنیت جمعی در طی بیش از ۸ سال حیات خود به موفقیت‌هایی دست یافته است، ولی هنوز به دلیل کمبودها و نواقصی که به آنها اشاره شد از توانایی بسیار محدودی برخوردار است. به علاوه، این شورا تنها یک بخش از خلیج فارس را دربر می‌گیرد.

مع هذا همان‌طور که اشاره شد، عوامل بالقوه‌ای نیز برای دستیابی به یک اتحاد امنیتی فراگیر و گسترده وجود دارد. ولی تحقق آن به زمان و اتخاذ برخی سیاستهای مشترک اولیه در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، به منظور توسعه منافع مشترک بین کشورهای منطقه، نیاز دارد. از طرف دیگر، چنانکه اشاره گردید شکستهای قبلی بیشتر در نتیجه عدم برداشت مشترک از مفهوم «امنیت» بود، که به منظور رفع این مانع لازم است اقداماتی انجام گیرد. از جمله امضای موافقتنامه‌های دوستی و مودت دوجانبه یا چند جانبه در رسیدن به یک تفاهم سیاسی، بسیار مؤثر واقع خواهد شد.

در صورت تحقق چنین اتحادی در خلیج فارس حفظ امنیت و ثبات منطقه به عهده کشورهای منطقه و بدون مداخله کشورهای دیگر خواهد بود. بدیهی است که هر قدر همکاری‌های درون منطقه‌ای در امر دفاعی بین دولتهای منطقه افزایش یابد، به همان نسبت نیز از دخالت قدرتهای بیگانه در امور امنیتی منطقه کاسته خواهد شد. مضافاً بر اینکه، این امر منجر به کاهش قابل توجه تشنج و بحران در منطقه خواهد شد. همچنین، ایجاد چنین اتحادی نه تنها می‌تواند زمینه‌های همکاری اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را توسعه دهد، بلکه کشورهای منطقه را به صورت بلوکی قدرتمند در صحنه جهانی مطرح خواهد کرد.

به طور کلی، هر گونه اتحادی در منطقه خلیج فارس باید حداقل سه عامل را در نظر بگیرد که در صورت استفاده مطلوب از آنها باعث خواهد شد که قدرت منطقه در صحنه بین‌المللی افزایش یابد. اولاً، امتیاز بزرگی که کشورهای منطقه از آن برخوردارند موقعیت جغرافیایی آنهاست و همان‌طور که این منطقه به دلیل قرار گرفتن در نقطه بسیار حساس ژئوپلیتیک جهان تا به حال مرکز رقابتها بوده است می‌تواند در صورت همبستگی بین دولتهای آن به یک منطقه قدرتمند در جهان تبدیل شود. ثانیاً، نفت به عنوان بخش عظیمی از مواد سوختی مورد نیاز کشورهای جهان و به عنوان یک ماده استراتژیک، به کشورهای حاشیه خلیج فارس این توانایی را می‌دهد تا از آن برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی خود استفاده نمایند. اتحاد بین این کشورها و پیروی از یک سیاست مشترک در زمینه نفتی مسلماً قدرت نفوذ این کشورها را در نیاستهای بین‌المللی به چندین برابر خواهد رساند. و بالاخره، امتیاز دیگری که این کشورها از آن برخوردارند قدرت مالی آنهاست. درآمدهای ناشی از صدور نفت، کشورهای خلیج فارس را به یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان تبدیل کرده است. ولی متأسفانه قسمت

عظیمی از این ثروت صرف خرید سلاح از کشورهای غربی بخصوص آمریکا می شود. در صورت اتحاد میان کشورهای منطقه و در نتیجه کاهش مسابقه تسلیحاتی بین آنها، بخش مهمی از این هزینه های نظامی می تواند به سرمایه گذاری اقتصادی و توسعه کشورهای اختصاص یابد که نتیجتاً باعث افزایش قدرت اقتصادی منطقه در جهان خواهد شد. بدین ترتیب، همانگونه که موقعیت جغرافیایی، نفت و توانایی مالی می توانند در صورت جدایی، شکاف و رقابتها بین کشورهای منطقه به عنوان عوامل تضعیف کننده یکدیگر مورد بهره برداری قرار گیرند، به همان نسبت نیز می توانند در صورت اتحاد و همبستگی به عنوان ابزار تقویت و قدرت این کشورها به کار برده شوند. به عبارت دیگر می توان چنین نتیجه گرفت که منطقه خلیج فارس در عین حال که یک کانون خطر و بی ثباتی است، یک منبع صلح و امنیت نیز می باشد، و اینکه کدامیک از این دو بُعد در منطقه فائق آید بستگی به گسستگی یا همبستگی بین کشورهای منطقه دارد.

۱. برای اطلاع بیشتر در این مورد، رجوع کنید به:

Shahram Chubin, Sepehr Zabih, *The Foreign Relations of Iran: a Developing State in a Zone of Great-Powers Conflict*, (Berkeley, University of California Press, 1974), P. 236-37.

2. *Ibid.*

و همچنین رجوع کنید به:

James H. Noyes, *The Clouded Lens, Persian Gulf Security and U.S. Policy*, (Stanford: Hoover Institute Press, 1979), P.30.

3. *Ibid.*, P. 45.

4. Tim Niblock, «Le Golfe dans la politique étrangère de l'Irak», in Bassma Kodmani (ed.), *Quelle Securite Pour Le Golfe?* [Paris: Institut Français des Relations Internationales (IFRI), 1984] P.75.

۵. اساسنامه شورا اهداف تشکیل این سازمان را به شرح زیر تعیین می کند:

ایجاد و توسعه همکاری و ارتباط بین کشورهای عضو در زمینه های اقتصادی، تجاری، گمرکی، آموزش و امور بهداشتی و اجتماعی، ارتباطات، تبلیغات، جهانگردی و اداری به منظور تقویت روابط بین این کشورها و رسیدن به اتحاد بین آنها. چنانکه مشاهده می گردد اساسنامه شورا بر همکاری های عادی تأکید می کند، در حالی که در کنفرانسهایی که تا به حال صورت گرفته است مسئله همکاری های دفاعی و امنیتی عمده ترین موضوع این کنفرانسها بوده است.

6. Laura Guazzone, «Gulf Cooperation Council: the Security Policies», *Survival*, Vol. 30, No.2, (March- April 1988), PP. 134-148; and Ralph King, «The Iran- Iraq War: the Political Implications» *Adelphi Papers* N.219, London, (Spring 1986).

7. Alexandre Dastarac, M. Levent, «Le Golfe Sous Surveillance», *Le Monde Diplomatique*, (Juillet 1985), PP. 14-15.

8. Adeer I. Dawisha, «Iraq: the West's Opportunity», *Foreign Policy*, (Winter 1982-84), PP. 134-153.

9. *The Military Balance 1984-85*, (London: IISS, 1984).

10. *International Herald Tribune*, (March 9, 1982)

۱۱. رجوع کنید به مصاحبه دکتر علی اکبر ولایتی، وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، «پیرامون روابط ایران با کشورهای حوزه خلیج فارس»، گزارش سمینار شماره ۴، (دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی) (اسفند ۱۳۶۴)، صص ۲۵-۱۷.

12. *The Military Balance 1986-87*, (London: IISS, 1986), PP. 212-13

13. «Peninsular Shield»

۱۴. معمولاً این تمرینهای نظامی تحت فرماندهی یک سرلشگر سعودی اجرا می گردد و این گویای موقعیت برتر عربستان سعودی در این سیستم امنیتی است.

15. Peter Buhl, «Gulf States Look to Defence Cooperation», *Jane's Defence Weekly*, (July 3, 1988), PP. 34-36.

16. «Regionally Integrated Air Defense» (RIAD)

17. Robert J. Pranger, «Les capacités militaires des Etats arabes du Golfe: Le Conseil de cooperation du Golfe», in Bassma Kodmani, *Quelle Sécurité pour le Golfe?* P. 125.

18. Mazhar A. Hameed, *Arabia Imperiled; the Security Imperatives of the Arab Gulf States*, (Washington: Middle East Assessment Group, 1986), P. 135.

۱۹. کل نیروهای مسلح شورا به زحمت به ۱۷۰ هزار نفر می رسد (عربستان سعودی ۷۳,۵۰۰، کویت ۱۵,۰۰۰، امارات متحده عربی ۴۳,۰۰۰، بحرین ۲,۸۰۰، قطر ۷,۰۰۰ و عمان ۲۱,۵۰۰). در حالی که این ارقام نسبت به تعداد نفرات ارتش ایران و عراق بسیار ناچیز هستند. منبع:

The Military Balance, 1987-88, (London: IISS, 1987).

۲۰. به منظور اطلاع از یک ارزیابی جامع در مورد عملکرد شورا رجوع کنید به:

Rouhollah K. Ramezani, *The Gulf Cooperation Council: Record and Analysis*, (Charlottesville, University Press of Virginia, 1988).

این کتاب تلاشهای شورا را در زمینه های امنیت داخلی، مبارزه با گسترش جنگ ایران و عراق، همکاری های اقتصادی، نظامی و سیاسی بین شش کشور عضو را مورد ارزیابی قرار می دهد.

۲۱. علاوه بر این به دلیل عواقب مخاطره آمیزی که این گونه وابستگی ممکن است برای امنیت داخلی این کشورها داشته باشد، مقامات دولتهای حاشیه جنوبی خلیج فارس در روابط خویش با آمریکا با یک سیاست دوگانه رفتار می کنند. این دوگانگی در روابط بین عربستان سعودی و آمریکا بشدت محسوس است. در این مورد رجوع کنید به:

William B. Quandt, «Riyadh Between the Superpowers», *Foreign Policy*, (Fall 1981), PP. 37-56.

22. Mazhar A. Hameed, *op. cit.*, P.13

۲۳. این بهبود روابط را می توان بخصوص بین ایران و دولتهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، که تحت تأثیر جنگ روابط خود را با جمهوری اسلامی کاهش داده بودند، ملاحظه کرد.

۲۴. گرچه توافق دو ابرقدرت ممکن است از تشنج موجود در منطقه بکاهد، ولی کاملاً به نفع کشورهای منطقه نخواهد بود. چون اگر در گذشته هر کدام از کشورهای منطقه می توانستند با استفاده از رقابتهای موجود بین دو ابرقدرت به امتیازاتی دست یابند، ولی در آینده در نتیجه این توافق در مقابل موضع مشترک آنها قرار خواهند گرفت و بنابراین بهره برداری از روابط آن دشوار خواهد بود.

۲۵. تا چندی پیش کشورهای عربی خلیج فارس (به استثنای عراق) نسبت به رفتار شوروی بسیار بدبین بوده و سیاست مسکو را به عنوان تهدیدی برای منافع خویش تلقی می کردند. اخیراً به موازات تحولاتی که در داخل شوروی به وقوع پیوسته است دیدگاه این کشورها نسبت به سیاست شوروی دستخوش تغییر شده است. البته شوروی ها نیز سعی کرده اند که این تحول را در دیدگاه کشورهای عربی خلیج فارس از طریق «ابتکار صلح» شان در افغانستان و عقب نشینی از این کشور تسریع کنند. آنها همچنین از حمایتشان نسبت به عراق در جریان جنگ برای نشان دادن علایق مشترک خود با این کشورها سود جسته اند. به علاوه، موافقت مسکو با اجاره دادن ۳ نفتکش به کویت در مارس ۱۹۸۷ بسیار اهمیت داشت. چون نشانگر اولین مشارکت شوروی در یک نقش امنیتی در خلیج فارس بود. این تغییر و تحولات به طور کلی آثار مثبتی در روابط بین شوروی و کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس داشته است.

۲۶. نمونه این کاهش سطح روابط بویژه در زمینه تجارت اسلحه بین آمریکا و عربستان سعودی در سالهای اخیر مشاهده می گردد. در واقع این کاهش سطح روابط در نتیجه دو عامل است: یکی مخالفت های شدید نمایندگان طرفدار اسرائیل در کنگره آمریکا از فروش سلاح های پیشرفته و دوربرد به ریاض، و دیگری بدبینی و عدم اعتمادی که در سالهای اخیر نسبت به دیپلماسی آمریکا بین کشورهای عربی متحد آمریکا اشاعه یافته است.

27. Status Quo

28. Hans J. Morgenthau, *Politics among Nations: the Struggle for Power and Peace*, (New York: Alfred A. Knopf, 1985), P. 454.

29. *Ibid.*, P. 452.

۳۰. در مورد حضور مهاجرین خارجی در کشورهای خلیج فارس و مشکلات اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی ناشی از آن رجوع کنید به:

Avi Plascov, *Security in the Persian Gulf: Modernization, Political Development and Stability*, Chapter 5, (London: IISS, Gower, 1982).

۳۱. تحولات اجتماعی و سیاسی ناشی از توسعه اقتصادی غیرقابل اجتناب ولی تأثیرپذیر هستند. کشورهای منطقه می توانند در جهت دادن به این تحولات بدون اینکه به ثبات منطقه لطمه وارد شود، با یکدیگر همکاری کنند.